

شبهات وهابی ها با خوارج

شبهات وهابی ها با خوارج

جمود فکری و سطحی نگری نسبت به دین و تعصب خشک و تند نسبت به برخی عقائد، از شاخصه‌های فکری خوارج صدر اسلام می‌باشد که با مراجعه به افکار و رفتار وهابیت این شاخصه‌ها در آنها نیز دیده می‌شود. این نوع اندیشه در خوارج و وهابیت دارای ملزومات خطرناکی است از جمله؛ تکفیر دیگران و حکم به قتل مسلمانان دیگر، خشونت و افراط‌گرایی و استفاده نادرست و بدون فهم دقیق از آیات و روایت به نفع خود که در هر دو گروه خوارج و وهابیت مشهود می‌باشد. در این مقاله شبهاتهای فکری و رفتاری وهابیت با خوارج ذکر شده است.

از نظر محققان، مسلک وهابیت شبهات زیادی با مسلک خوارج دارد و چنین می‌نماید که کیش وهابی ادامه تاریخی فکر خارجی‌گری و اندیشه خوارج است. و می‌دانیم که فرقه خوارج در جنگ صفین از جریان حکمیت پیدا شد که خود داستان مفصلی دارد ریشه اصلی و پایه اعتقادات خوارج را چند چیز تشکیل می‌دهد:

1. تکفیر علی(علیه السلام) و عثمان و معاویه و اصحاب جمل و اصحاب تحکیم، به طور کلی کسانی که به حکمیت رضا دادند.
2. تکفیر کسانی که قائل به کفر کسانی که یادآور شدیم، نباشند.
3. ایمان تنها عقیده قلبی نیست، بلکه عمل به اوامر و ترک نواهی، جزء ایمان است.
4. وجوب قیام و شورش بر ضد حاکم و امام ستمگر.^[1]

این گروه آشوبگر و شورشی با این عقاید تند افراطی به جایی رسیدند که تمام مسلمانان را کافر و همه را مهدورالدم و مخلد در آتش می‌دانستند. مرحوم علامه امین در کتاب گرانقدر «کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب» درباره شبهاتهای وهابی‌ها به خوارج بحث نسبتاً مفصلی دارد که خلاصه آن را در اینجا ذکر می‌کنیم:

1. شعار خوارج این بود که: «لا حکم الا لله» (حکومتی جز حکومت خدا نیست) و این کلمه حقی است که از آن باطل اراده شده است. چنانکه امیرمؤمنان علی(علیه السلام) فرمود: آری این کلمه به خاطر مطابقتی که با قول خداوند «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» دارد، کلمه حقی است ولی از آن باطل اراده شده است، مقصود خوارج از این کلمه این است که کسی نمی‌تواند امیر و حاکم باشد و در مسائل دینی نمی‌توان به «حکمیت» پرداخت بدین جهت حکمیت صفین را کفر و گناه می‌پنداشتند در صورتی که در خود قرآن مردم در موارد اختلاف به حکمیت و داوری فرا خوانده شده‌اند آنجا که می‌فرماید:

«وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمَا مِّنْ أَهْلِهَا...».[2]

«هرگاه ترسیدید که میان زن و شوهر اختلاف پدید آید، داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن برگمارید.»

و در آیه دیگر می‌فرماید:

«...يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ...».[3] «دو نفر عادل از شما داوری کند و حکم نماید.»

همچنین شعار وهابی‌ها این است که: «لا دُعَاءَ إِلَّا لِلَّهِ، لا شَفَاعَةَ إِلَّا لِلَّهِ، لا تَوْسَلَ إِلَّا بِاللَّهِ، لا اسْتِغَاثَةَ إِلَّا بِاللَّهِ و...» دعا، شفاعت، توسل و مددخواهی جز از خدا و برای خدا نیست و این سخن، درست است ولی وهابی‌ها منظور نادرستی از آن اراده کرده‌اند. آری دعا، شفاعت، توسل و استغاثه از خداست و در حقیقت خداست که خوانده می‌شود و برای رفع ناملازمات و بدیها و جلب فائده، تنها به او توسل می‌شود و کمک و مددکار واقعی او است و امر شفاعت به دست اوست. اما مقصود وهابیان آن است که نباید کسی را که خداوند بزرگش کرده، باخواندن او، ما نیز او را بزرگ بداریم و به او توسل بجوئیم تا در پیشگاه خداوند برای ما شفاعت کند و برای ما دعا نماید.

2. شبهات دیگر وهابیان با خوارج آن است که خوارج خیلی به ظاهر مقدس بودند و نسبت به نماز و تلاوت قرآن اهتمام زیاد می‌ورزیدند، حتی از کثرت سجده، پیشانی آنها پینه بسته بود و طالب حقیقت بودند. چنانکه امیرمؤمنان علی(علیه السلام) فرمود: «لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فليس من طلب الحقّ فاخطأه كمن طلب الباطل فاصابه».[4] «پس از من با خوارج نجنگید، زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرده مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است».

آری خوارج مردمانی بودند که شدیداً از محرّمات اجتناب می‌کردند تا آنجا که یکی از آنان خوکی را با شمشیر کشت، دیگری اعتراض کرد و گفت: این عمل تو فساد در روی زمین است و باز یکی در سر راه خود خرمائی پیدا کرد و آن را برداشت و در دهان گذاشت دیگری رسید و خرما را از دهان او بیرون آورد که چیز حرامی خوردی!! وهابی‌ها نیز این چنین‌اند به ظاهر تعصب در دین دارند و در مسائل دینی سختگیرند، نماز را به موقع می‌خوانند و در عبادت خدا خود را خسته می‌کنند و در طلب حق‌اند ولی راه خطا می‌پیمایند و از محرّمات شدیداً اجتناب می‌نمایند تا آنجا که از تلگراف که حکم شرعی آن معلوم نیست، استفاده نمی‌کنند از شواهد تعصب و مقدس مآبی آنها آن که من خودم یک نفر نجدی (وهابی) را دیدم ریال‌های جدید را با ریال‌های کهنه با تفاوت صرف می‌کرد، مردی خواست به او ریال قدیم با اضافه ریال جدید بدهد، وهابی فوراً گفت: نه هرگز این ریاست. دلّال یهودی همراه او بود وقتی که خواست از او جدا شود، یهودی گفت: ما را دعا کن. گفت: خداوند تو را هدایت کند، آنگاه رو به من کرد و گفت: این مرد یهودی است. 3. شبهات سوم وهابی‌ها با خوارج این است خوارج جز خود، بقیه مسلمانان را کافر می‌دانستند و می‌گفتند کسی که مرتکب گناه کبیره می‌شود، در آتش مخلّد خواهد بود و همچنین خون و مال مسلمانان جز خود را حلال می‌دانستند و فرزندان آنها را اسیر می‌کردند و می‌گفتند کشور اسلامی اگر گناه کبیره در آن آشکار گردد، تبدیل به کشور کفر می‌شود. آنان عبدالله بن‌خباب صحابه پیامبر را که روزه بود و قرآن به گردن خود حمایل کرده بود، با همسرش که آبستن بود، بی‌رحمانه کشتند و شکم زنش را پاره کردند زیرا که او از علی بن‌ابی‌طالب(علیه السلام) تبری نجست و به او گفتند به حکم همین قرآنی که حمایل کرده‌ای، تو را می‌کشیم! آری او را در کنار نهر آب سر بریدند و خونش را بر جوی روان ساختند. خوارج هرگاه زنان مسلمان را اسیر می‌گرفتند آنها را میان خود خرید و فروش می‌کردند و...

وهابی‌ها نیز وضعی مشابه آنها را دارند، آنان سایر مسلمانان را مشرک می‌دانند و خون و مال آنها را حلال می‌شمارند و مسلمانان را مشرک خطاب می‌کنند و کشورهای اسلامی را سرزمین کفر معرفی می‌نمایند و هجرت از آنها را لازم و ضروری می‌دانند و کسی را که نماز راترک کرده، اگرچه منکر آن نباشد، واجب القتل می‌شمارند.[5]

سلیمان بن‌عبدالوهاب در رساله‌ای که در ردّ برادرش محمد بن‌عبدالوهاب نوشته، می‌گوید: ابن قیم گفته خوارج دو ویژگی داشتند که به جهت آن از سایر مسلمانان و پیشوایان آنان جدا

شدند:

نخست آن که از سنت فاصله گرفته و آنچه را که سنت نیست، سنت پنداشتند. دوم این که مسلمانان را به سبب ارتکاب گناه کافر دانستند و در اثر آن حکم به حلّیت خون و مال آنها دادند و سرزمین اسلام را سرزمین کفر شمردند. پس سزاوار است که مسلمانان از این دو اصل و پایه غلط برحذر باشند و از نتایج آن دو اصل: دشمنی مسلمانان و لعن و سرزنش آنان و حلال شمردن خون و مال آنها و به طور کلی از هر بدعتی، بپرهیزند و این ویژگی که او برای خوارج گفته است، بعینه در وهابیان وجود دارد.

4. همان طوری که وهابی‌ها در شبهه‌های خود به ظاهر برخی از آیات که به زعم آنها به کفر مرتکب کبیره دلالت دارند، استناد کرده‌اند وهابی‌ها نیز در این شبهه به ظواهر بعضی آیات و ادله که گمان می‌کنند بر حرمت و شرک بودن اشتغائه و استعانت از غیر خدا، دلالت دارند، تمسک جسته اند، چنانکه در بحث از عقائد وهابیان بیان شده است.

5. خوارج جنگ و قتال و قیام بر ضد حکام اسلام را حلال می‌شمارند زیرا به عقیده آنها، همه آنها ائمه ضلال و گمراهی هستند، عقیده وهابی‌ها نیز همینطور است.

6. خوارج باکی از مرگ نداشتند و آن را با آغوش باز استقبال می‌کردند زیرا چنان می‌پنداشتند که پس از مرگ به بهشت خواهند رفت. گویند یکی از آنها در جنگ نیزه‌ای خورد و او همینطور خود را به دشمن رسانید و او را بکشت و این جمله را می‌خواند: «و عجلت الیک رب لترضی!» «به سوی تو پروردگارا شتاب کردم تا از من خشنود شوی». وهابی‌ها نیز در میدان چنگ از خودگذشتگی و فداکاری نشان می‌دهند و به گمانشان اگر مردند راهی بهشت می‌شوند و در جنگ این رجز را می‌خوانند: «هبت هبوب الجنة؛ وین انت یا باغیها».

7. خوارج مردمان قشری و کوتاه نظر و کودن بودند، در عین حال که از خوردن خرمائی که در سر راه افتاده بود، خودداری می‌کردند و کشتن خوک وحشی را در بیابان، فساد در زمین می‌پنداشتند ولی کشتن صحابی پیامبر را که روزه دار بوده و قرآن به گردن داشته واجب می‌دانستند و تمام مسلمانان را کافر تصور نموده و هرگناه کبیره را کفر تلقی می‌کردند. روزی گروهی از مسلمانان با خوارج روبه رو شدند، خوارج از آنها پرسیدند، شما کیستید؟ یکی از مسلمانان که خیلی باهوش بود، گفت: بگذارید من پاسخ دهم. او چنین پاسخ داد: ما طائفه ای از اهل کتاب هستیم به شما پناه آورده ایم تا کلام خدا را بشنویم، سپس ما را به نقطه امنی برسانید. خوارج به همدیگر گفتند پیمان پیامبر را محترم بدارید بخشی از قرآن را به آنها بخوانید و کسی را بر آنان بگمارید تا آنها را سالم به نقطه امن برسانند، به عبدالله بن خباب صحابی پیامبر گفتند: نظرت درباره علی بن ابیطالب چیست؟ او شروع به مدح و ثنای علی (علیه السلام) کرد به او گفتند: تو از کسانی هستی که مرید نام اشخاص هستی او راکشتند به نحوی که گذشت. وهابی‌ها نیز از اینگونه قشری گری و کوتاه نظری دارند از یک طرف رحمت فرستادن و ذکر گفتن را حرام می‌دانند و در حلّیت تلگراف تردید نشان می‌دهند و استعمال دخانیات را حرام و مرتکبش را مجازات می‌کنند، ولی از سوی دیگر مسلمانان را کافر و مشرک می‌دانند و خون و مالشان را حلال دانسته و قتلشان را به بهانه این که از صاحبان شفاعت طلب شفاعت می‌کنند و به مقربان ربوبی توسّل می‌جویند، لازم می‌شمارند.

8. در مورد خوارج رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: همچنان که تیر از کمان رها می‌شود، آنان از دین خارج می‌شوند و در حدیثی دیگر فرموده: خوارج چنان در مسائل دینی زیاده روی می‌کنند که سرانجام مانند تیری که از کمان جدا شود، از دین خارج می‌شوند.

راجع به وهابیان نیز احادیثی از رسول خدا نقل شده که امام احمد بن حنبل در مسند خویش به آن اشاره کرده است. [6] مضمون حدیث این است: ابن عمر گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و

آله) فرمود: خدایا کشور شام را برای ما مبارک گردان! خدایا کشور یمن را نیز برای ما مبارک گردان، حاضران گفتند سرزمین نجد را نیز مبارک فرما، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) باز در حق شام و یمن دعای خویش را تکرار فرمود، حاضران باز سرزمین نجد را اضافه کردند پیامبر فرمود: نه این سرزمین، با میمنت و مبارک نیست در اینجا آشوب ها رخ می دهد و حوادث تکان دهنده ای پدید می آید شاخ شیطان از این نقطه سر بیرون می آورد.

بخاری هم این حدیث را در کتاب فتن از ابن عمر روایت کرده و در نوبت سوم پیامبر جمله مذکور را فرمود. ترمذی نیز این حدیث را در مناقب روایت کرده است.

احمد در مسند از عبدالله بن عمر و مسلم در صحیح خود این سخن پیامبر را نقل کرده اند که آن حضرت درحالی که رو به مشرق داشت، فرمود: «الا ان الفتنة هی هنا الا ان الفتنة هی هنا من حیث یطلع قرن الشیطان» [7] «آگاه باشید که فتنه از آنجاست، آگاه باشید که فتنه از آنجاست از این جهت که شاخ شیطان پدیدار می گردد».

بخاری هم در کتاب فتن «باب آشوب از سمت مشرق» از ابن عمر روایت کرده که پیامبر به طرف منبر می رفت و می فرمود: آشوب از اینجاست، آشوب از اینجاست، آنجا که شاخ شیطان درآید یا فرمود: آنجا که آفتاب سر درآورد.

در حدیث دیگر باز بخاری از ابن عمر نقل می کند که او از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شنیده که در حال توجه به سمت مشرق می فرمود: آشوب از همین جاست آنجا که شاخ شیطان درآید.

در حدیث دیگر مسلم به سند خود از سالم بن عبدالله او هم از پدرش نقل می کند که پیامبر درحالی که رو به مشرق بود، فرمود: «ها ان الفتنة هی هنا ها ان الفتنة هی هنا من حیث یطلع قرن الشیطان» [8] «سه بار فرمود: فتنه آنجاست، از آن جهت که شاخ شیطان (از آنجا) ظاهر می گردد».

در کتاب قاموس می گوید: «شاخ شیطان و دو شاخ آن، یاران و پیروانش می باشند یا منظور نیروی آن و انتشار و تسلطش در روی زمین است» [9].

قسطلانی می گوید: شیطان به هنگام طلوع آفتاب سرش را به آن نزدیک می کند تا ستایش کنندگان آفتاب به آن نیز سجده کنند. مسلم در صحیح خود این حدیث نبوی را نقل کرده که: «رأس الکفر نحو المشرق» و در روایت دیگر فرموده: «الإیمان ایمان والکفر قیل المشرق» یعنی ایمان در یمن است و کفر از سوی مشرق می باشد. دو حدیث اول که در آنها اسم «نجد» برده شده، بقیه احادیثی را که کلمه مشرق و مطلع شاخ شیطان در آنها به کار رفته، تفسیر می کند و روشن می سازد که منظور از مشرق همان سرزمین نجد می باشد، زیرا «نجد» در مشرق مدینه قرار دارد و نیز از مجموع احادیث روشن می گردد که مقصود از مشرق که در مقابل حجاز آورده شده، همان «نجد» می باشد. پس این که از بعضی از وهابیان نقل شده که گفته اند: مقصود از «نجد» سرزمین عراق است، چون آنجا بلندتر از حجاز است و «نجد» از نظر لغت به سرزمین مرتفع می گویند، کاملاً بی پایه و بی اساس است زیرا هرکجا کلمه «نجد» به کار برده شود و قیدی بر آن اضافه نگردد، منظور همان سرزمین نجد است چون که «نجد» نام سرزمینی است از قدیم تاکنون اهل آن را نجدی می گویند و پادشاه آن را پادشاه نجد می نامند و سخن اهل لغت همچنین اشعار عرب در این باره صراحت کامل دارد.

در صحاح می نویسد: نجد سرزمین عربی است و آن را «غور» گویند و غور سرزمین «تهامه» است و هر زمین مرتفعی از تهامه گرفته تا سمت عراق را نجد نامند.

در مصباح می نویسد: «نجد سرزمین معروفی است از بلاد عرب پشت سرزمین عراق و آن جزو حجاز نیست، اگرچه جزو جزیره العرب محسوب می شود».

این بود نظر گروهی از اهل لغت که همگی صراحت دارند که عراق غیر از نجد و حجاز و یمن و شام است و منظور از «نجد» مقابل «تهامه» است که «غور» نیز نامیده می‌شود علاوه بر این که سخن صحابه به رسول خدا که خود اهل حجاز و در حجاز بودند «نجد ما نیز مبارک باد» خود شاهد بر آن است که مقصود از «نجد» همان نجد حجاز است، یعنی سرزمین وهابی‌ها که در مشرق حجاز قرار دارد. پس سخن وهابیان که می‌گویند منظور از «نجد» عراق است، کاملاً واهی و بی اساس می‌باشد. و در کتاب «قاموس الأمکنة والیقاع» می‌نویسد: «نجد سرزمینی است واقع در مشرق حجاز و آن دو ناحیه است: نجد حجاز و نجد عارض. قرمطی‌ها و مسلیمه کذاب و وهابیان از این سرزمین سر درآورده‌اند و مرکز آن «ریاض» است که سی هزار جمعیت دارد». پس حدیث نبوی که فرمود: شاخ شیطان و فتنه و آشوب در نجد پدیدار می‌شود، اشاره به خروج مسلیمه کذاب و قرمطی‌ها و وهابی‌هاست. از دانشمندانی که این احادیث را بر وهابیان تطبیق کرده و نیکو استدلال نموده، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب است. وی پس از نقل این روایات می‌نویسد: «أقول أشهد أن رسول الله (صلی الله علیه و آله) صادق فصولات الله و سلامه و برکاته علیه و علی آله و صحبه اجمعین لقد ادى الأمانة و بلغ الرسالة». «می‌گویم شهادت می‌دهم که پیامبر راست فرمود و رسالت خویش را ادا کرد».

قال الشيخ تقی الدین فالمشرق عن مدینته (صلی الله علیه و آله) شرقاً و منها خرج مسلیمة الكذاب الّذی ادعی النبوة و هو أول حدث حدث بعده و اتبعه خلایق...» «ابن تیمیه گفته: مشرق مدینه بود که مسلیمه کذاب از آنجا ظهور کرد و مدعی نبوت شد و این نخستین رویداد بدی بود که پس از رحلت آن بزرگوار رخ داد و عده ای از مردم از او تبعیت نمودند».

اینکه پیامبر فرمود: «ان الإیمان یمانی و الفتنة تخرج من المشرق». «ایمان یمنی است و آشوب و فتنه از طرف مشرق است»، و این جمله را کرارا فرموده خود هشدار می‌داد که مردم در رویدادهای این سرزمین بیندیشند و با آگاهی آنها را بسنجند و زود فریب مدعیان آنجا را نخورند. چرا پیامبر مکرر برای حجاز و اهل آن دعا کرد ولی از دعا درباره «نجد» خودداری فرمود؟ اگر بنا بود آداب و سننی که در حجاز و یمن و مکه و مدینه رواج داشت، آداب ضد دینی و شرک و کفر محسوب شود، پس چرا پیامبر آن مناطق را دعا کرد ولی سرزمین «نجد» را که این آداب و سنن در آنجا ریشه کن شده، دعا نکرد. شما وهابی‌ها فقط سرزمین خود را سرزمین اسلامی می‌دانید و سایر کشورها و شهرهای اسلامی را بلاد کفر می‌پندارید، این عقیده و رفتار شما با سخن و دعای پیامبر چگونه سازگار است؟!

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که از همه حوادث مهم و غیر مهم خبر می‌دهد، اگر می‌دانست که سرزمین نجد و زادگاه مسلیمه کذاب بعدها دارالایمان خواهد بود و امت برگزیده در آنجا به وجود خواهد آمد، حتماً در حق شما و سرزمین شما دعا می‌کرد. آری شما برخلاف سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سرزمین فتنه و آشوب را دارالایمان و شهرهای مکه و مدینه و یمن را دارالکفر می‌خوانید و هجرت از آنها را لازم می‌شمارید... [10]

از اخباری که به احتمال قوی بر وهابی‌ها تطبیق می‌کند، سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حق «ذوالخویصره» تمیمی است که فرمود: از قوم و خویش این مرد کسانی به وجود آیند که قرآن می‌خوانند لیکن آیات قرآن از حنجره آنان فراتر نمی‌رود و در دلشان نمی‌نشیند، آنان همچون تیری که از کمان جدا شود، از دین فاصله می‌گیرند، مسلمانان را می‌کشند و بت‌پرستان را آزاد می‌گذارند، هرگاه من آنان را درک کنم، همه شان را نابود می‌کنم. برخی از رؤسای خوارج از قبیله تمیم یعنی قبیله شخص «ذوالخویصره» بودند، محمد بن عبدالوهاب نیز از همین قبیله تمیم می‌باشد و حدیث بر حال او و پیروانش نیز تطبیق می‌شود.

9. خوارج آیات قرآن را که درباره کفار و مشرکین نازل شده بود، بر مسلمانان و مؤمنان تطبیق می‌کردند وهابی‌ها نیز این چنین می‌کنند و آیات مربوط به مشرکان را بر مؤمنان تطبیق می‌نمایند.

در خلاصة الکلام می‌نویسد: در صحیح بخاری از عبدالله بن عمر در وصف خوارج نقل شده که پیامبر فرمود: آنان آیاتی را که راجع به کفار است، بر مؤمنان شامل می‌دانند. و در حدیث دیگر باز از ابن عمر در غیر بخاری نقل شده است که پیامبر فرمود: «أخوف ما أخافُ علی امتی رجل متأول للقرآن یضعه فی غیر موضعه» «خطرناک‌ترین چیز بر امت من مردی است که قرآن را تأویل کند و آن را بر افرادی شامل بداند که شامل نیست».

از ابن عباس روایت شده که: «لا تکنونوا کالخوارج تأولوا آیات القرآن فی اهل القبلة...». «همچون خوارج نباشید که آیات قرآن را تأویل می‌کنند و شامل اهل قبله و مسلمانان می‌دانند» در صورتی که آن آیات در حق اهل کتاب و مشرکین نازل شده است. آنها معنی این آیات را درک نکردند، خون‌ها ریختند و اموال غارت کردند و درحالات وهابیان می‌بینیم که عین همین کارها را وهابی‌ها نیز کردند.

10. همچنان که خوارج مسلمانان را می‌کشتند ولی بت‌پرستان و مشرکان از شر آنها در امان بودند، وهابی‌ها نیز چنین می‌کردند در هیچ تاریخی نقل نشده که وهابیان با کفار جنگ کرده باشند آنان هرچه کشته‌اند، از مسلمانان کشته‌اند، بی‌آنکه گناهی از آنها سر زده باشد. کافی است که به تاریخ آنها مراجعه کرده و کشتار بی‌رحمانه آنها را در حمله به مکه و مدینه و طائف، کربلا و یمن و نجف و سایر بلاد اسلامی از نظر بگذرانیم در صورتی که در همین زمان، کفر و الحاد در روی زمین گسترده و عالمگیر شده بود وهابیان به فکر پیکار با آنان برنیامدند، بلکه با انگلیسی‌ها و دیگر بیگانگان ساختند و مسلمانان را قتل عام کردند.

11. در حق خوارج گفته شده، «کلمتا قطع منهم قرن نجم قرن» [11] «هرگاه شاخی از آنها قطع شود شاخی دیگر برُوید و ظاهر گردد». بارها خوارج ریشه کن شدند، باز گروهی از جای دیگر سر بلند کردند و همینطورند وهابیان، شریف با آنها پیکار کرد و محمد علی پاشا آنها را از بن برانداخت و فرزندش ابراهیم پاشا به مرکز درعیه حمله کرد و آن را با خاک یکسان ساخت ولی باز از جای دیگر سر درآوردند و فتنه و آشوب بپا کردند. [12]

جمعیت خوارج که در اواخر دهه چهارم قرن اول هجری در اثر یک اشتباه خطرناک به وجود آمده بودند، بیش از یک قرن و نیم دوام نیاوردند و در اثر تهورها و بی‌باکی‌های جنون آمیز مورد تعقیب خلفا قرار گرفتند و خود و مسلکشان را به نابودی و اضمحلال کشاندند و در اوائل دولت عباسی یکسره منقرض گشتند ولی این مسلک خطرناک اثر خود را باقی گذاشت. افکار و عقاید خارجی‌گری در سایر فرق اسلامی نفوذ کرد و طرز فکر خارجی‌گری در مسلک وهابیت به شکلی مقدس مآبانه‌تر و خشونت‌آمیزتر و مصیبت بارتر احیا شده و رواج دارد و موجب بروز فاجعه‌هایی در قلب عالم اسلام گشته و می‌شود بنابراین فرقه خوارج اگرچه منقرض شده، ولی مکتب و طرز فکر خارجی‌گری در جهان اسلام باقی است.

[1] 48 . 41 - 71 - 1948 [2].222 - [3].35 : [4].95 [5].61 65
[6].86 : [7].118 2 : [8].559 2 : [9].560 [10]. [11].44 - 43 [12].